

تاریخ روایی شاعران

دفتر دوم

شهریار

حسن مفاخری



با مقدمه

حمیدرضا شکارسری





سرشناسه: بهجت تبریزی، سید محمد حسین، ۱۳۶۷-۱۳۸۵
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ روایی شاعران. / حسن مفاخری - ۱۳۵۱.
مشخصات نشر: تهران: فصل پنجم، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: [۲۵۴] ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۴-۹۴۲-۰۰
موضوع: سرگذشت نامه - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد
رده بندی کنگره: PIR ۸۱۲۹ / ۱۴۰۲
رده بندی دیویی: ۸۱/۶۲ فا
شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۱۵۳۹۱

تاریخ روایی شاعران

دفتر دوم

شهریار

حسن مفاخری

تاریخ روایی شاعران/ حسن مفاخری
چاپ اول: ۱۴۰۲/ شمارگان: ۳۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۴-۹۴۲-۰

صندوق پستی ناشر: ۴۵۱-۱۳۱۴۵

مرکز پخش: میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدی زاده، شماره ۴، واحد ۱۰

تلفن: ۶۶۹۰۹۸۴۷-۶۶۹۰۹۸۴۸ تلفکس: ۰۹۱۴۱۵۹۱۸۹۱

fasle5.1386@gmail.com

www.Fasle5.ir

instagram: fasle5

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

این کتاب با حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

فهرست

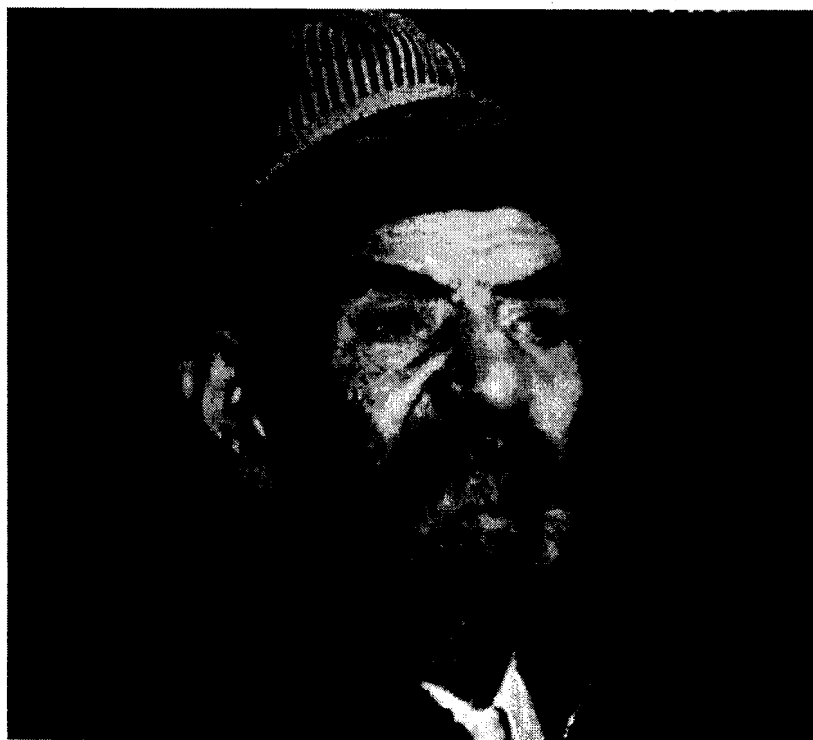
۱۵.....	مقدمهٔ استاد حمیدرضا شکارسری.....
۲۱.....	پیشگفتار استاد حسین آهی (بر دفتر اول).....
۲۵.....	مقدمهٔ مؤلف.....
۳۷.....	مختصری از زندگی و شعر شهریار.....
۳۹.....	شهریار در آغوش ستارخان.....
۴۰.....	اولین شعر شهریار.....
۴۱.....	حکایتی از دوران کودکی.....
۴۱.....	خاطره‌ای دیگر از دوران کودکی.....
۴۱.....	اولین شعر فارسی در هفت سالگی.....
۴۲.....	وصف تبریز.....
۴۲.....	چهارمین شعر.....
۴۳.....	خاطره‌ای از اولین سفر به تهران.....
۴۳.....	دورویای تأثیرگذار.....
۴۴.....	تخلص شهریار.....
۴۵.....	رهایی از چنگال مرگ.....
۴۶.....	آشنایی با ایرج میرزا.....
۴۷.....	آشنایی شهریار با قمرالملوک وزیری.....
۵۰.....	آشنایی شهریار با عارف قزوینی.....
۵۲.....	دل بردن از سیاست.....

۵۲.....	تلاش برای دیدار با نیما.....
۵۴.....	آشنایی با پری.....
۵۴.....	با پری در بیلاق.....
۵۹.....	آغاز بی وفایی معشوقه و شب فراق.....
۶۲.....	خاطره فراموش نشدنی.....
۶۶.....	ترک تحصیل و رفتن به نیشابور.....
۶۸.....	مرگ پدر.....
۷۰.....	قصه سیزده.....
۷۳.....	زفاف شاعرانه.....
۷۵.....	مرگ تیمورتاش.....
۷۶.....	بازگشت از نیشابور.....
۷۸.....	بیشه عشق.....
۷۹.....	بی وفایی دوباره معشوقه.....
۸۰.....	حراج عشق.....
۸۲.....	بازگشت مجدد پری و جواب رد شهریار.....
۸۴.....	توبمان و دگران.....
۸۶.....	ماه هنر پیشه.....
۸۹.....	خاطره ای دیگر با صبا.....
۹۱.....	ای وای مادرم.....
۱۰۱.....	در محفل ادبی ملک الشعرا بهار.....
۱۰۵.....	شهریار و حبیب سماعی.....

- نحوه آشنایی بیوک نیک اندیش با استاد شهریار..... ۱۰۶
- خاطره‌ای از استاد صبا..... ۱۰۹
- دیدار با شاه..... ۱۱۰
- سفر نیمابه تبریز برای دیدن شهریار..... ۱۱۷
- شهریار و دیدار آشنا..... ۱۱۹
- خاطراتی از هوشنگ ابتهاج (سایه)..... ۱۲۵
۱. در پی شهریار..... ۱۲۵
۲. اولین دیدارها..... ۱۲۸
۳. خاطره‌ای از دوران دانشجویی شهریار..... ۱۲۸
۴. تریاک..... ۱۲۹
۵. بحث بر سر شعر..... ۱۳۰
۶. پیشنهادات شعری شهریار..... ۱۳۲
۷. خرید کردن شهریار..... ۱۳۳
۸. جلوی دکان من دکان باز کردی؟!..... ۱۳۷
۹. عکس العمل شهریار در مقابل بد و بیراه رقیبان..... ۱۴۰
۱۰. اشک مریم..... ۱۴۳
۱۱. شکست در هدایت سایه!..... ۱۴۷
۱۲. دو خاطره با نیما..... ۱۴۹
۱۳. حمایت از عبادی..... ۱۴۹
۱۴. توصیف تلویزیون..... ۱۵۰
۱۵. در مهمانی سایه..... ۱۵۱

۱۵۲.....	۱۶. آخرین دیدار با شهریار.....
۱۵۸.....	جواب شهریار در مقابل ایراد گرفتن از شعرش.....
۱۵۹.....	پاسخ شهریار به انتقادات دکتر رضا براهنی.....
۱۶۲.....	به مرغان چمن.....
۱۶۵.....	خاطراتی از زبان بیژن ترقی.....
۱۶۵.....	۱. آشنایی شهریار با نیما.....
۱۶۶.....	۲. تمجید شهریار از شعر بیژن ترقی.....
۱۶۷.....	۳. روابط دوستانه بیژن ترقی با شهریار.....
۱۷۰.....	۴. مثنوی تخت جمشید.....
۱۷۰.....	۵. اظهار تأسف از مرگ دوست.....
۱۷۱.....	۶. مسافرت به تبریز به مناسبت شب شهریار.....
۱۷۳.....	چاپ دیوان برای تعمیر منزل.....
۱۷۴.....	سفر به شیراز.....
۱۷۸.....	در گورستان ظهیرالدوله.....
۱۸۱.....	شهریار و مهدی سهیلی.....
۱۸۵.....	شهریار و جلال الدین همایی.....
۱۸۹.....	بزمی شاعرانه.....
۱۹۲.....	خاطره‌ای از فریدون مشیری.....
۱۹۶.....	نامه ای از پری در سال ۱۳۴۷.....
۲۰۰.....	نامه‌ای دیگر از پری.....
۲۰۴.....	خاطره‌ای از دکتر جلیل تجلیل.....
۲۰۶.....	جشن دانشگاه تبریز.....
۲۰۸.....	تخیلات شاعرانه.....

۲۰۸.....	شهریار و احمد شاملو.....
۲۱۰.....	شهریار و فریدون تولی.....
۲۱۲.....	در جستجوی پدر.....
۲۱۳.....	هوادر فرانسوی.....
۲۱۵.....	خاطره‌ای از شرآکیم یوشیچ و فیلمی از شهریار که باقی نماند.....
۲۱۷.....	شهریار و سیمین بهبهانی.....
۲۱۹.....	آخرین دیدار یحیی آرین پور با شهریار.....
۲۲۰.....	سخن شهریار دربارهٔ نیما.....
۲۲۱.....	شهریار، شعرت را بخوان.....
۲۲۲.....	خاطره‌ای از شهرزاد.....
۲۲۳.....	شهریار و عماد خراسانی.....
۲۲۴.....	شهریار و کتاب‌های یتیم.....
۲۳۰.....	خاطراتی از زبان مشفق کاشانی.....
۲۳۳.....	خاطره‌ای از مهدی اخوان ثالث.....
۲۳۷.....	خاطره‌ای دیگر از شهریار از زبان مهدی اخوان ثالث.....
۲۳۹.....	آخرین دیدار سیمین بهبهانی با شهریار.....
۲۴۲.....	پایان زندگی.....
۲۴۷.....	سه شعر برگزیده از شهریار.....
۲۵۲.....	منابع و مآخذ.....



تقدیم به تبلور محبت:

مادرم

مقدمه استاد حمیدرضا شکارسری

چرا که نه؟ سلبریتی من شهریار است!

مفهوم سلبریتی بیشتر ملازم و مترادف شهرت و نام‌آوری است تا محبوبیت اما در ذات خود بر تجلیل و ازدحام (از سر و کول هم بالا رفتن!) و ناخودآگاه بر نیکنامی و خوشنامی هم دلالت می‌کند. (سلبریتی celebrity از واژه لاتین celebrem مشتق شده است)

سلبریتی‌ها جذابند اما کدام خصلت‌ها موجب جذابیت می‌شوند؟ طبعاً تنها صفات مثبت انسانی موجب جذابیت نمی‌شود. آیا نرون یا چنگیز شخصیت جذابی نیستند؟ آیا هیتلر جلب توجه نمی‌کند؟ واقعاً چه کسی می‌تواند منکر جذابیت شخصیت بن لادن شود؟

سلبریتی بازنمایی تماشایی یک ستاره است، اما ابزار بازنمایی، هیچ الزامی به تمرکز بر صفات مثبت و ارزش‌های اخلاقی ندارد. پس چه بسا تتلو از شجریان جذاب‌تر باشد و بهنوش بختیاری از مریم میرزاخانی! در هر صورت اما در این تردیدی نیست که جذابیت سلبریتی، چه مثبت و چه منفی، مخاطب را مسحور می‌سازد و همین سحر، تولید فرهنگ می‌کند. سلبریتی که در هر حال از فرازی بلند با مخاطبان پُر شمارش روبرو می‌شود خواه ناخواه کلاه از سر او می‌اندازد و او را مقهور خود می‌سازد.

خصوصیت تمام سلبریتی‌ها از هر صنفی و در هر سطحی که باشند،

تشویق به مصرف است. (در مورد سلبریتی‌های منفی مثل ترامپ چه بسا تشویق در جهتی معکوس عمل نماید!) بدون فرهنگ مصرفی، سلبریتی وجود خارجی نمی‌یابد. کالای مصرفی بسته به شخصیت و صنف سلبریتی متفاوت است. یکی عطری را تبلیغ می‌کند، یکی لباسی را. یکی شیرآلاتی را تبلیغ می‌کند یکی شکلاتی را. یکی فرش را تبلیغ می‌کند و یکی کتابی را... کتابی را؟؟؟ دقیقاً!!! یک سلبریتی ممکن است کتابی را، فیلمی را، نمایشی را، داستانی را یا شعری را توصیه کند.

ایده‌های سلبریتی‌ها غالباً بدون تعمق و تعقل کافی مورد توجه و پذیرش قرار می‌گیرد بنابراین می‌تواند به سرعت تولید فرهنگ مصرفی کند اما مصرف چه کالایی؟

این جاست که به اهمیت نقش سلبریتی‌ها و سیستم‌های تولید سلبریتی در فرهنگ‌سازی جوامع انسانی معاصر پی می‌بریم.

سلبریتی از مادر سلبریتی زاده نمی‌شود بلکه به تدریج یا (به ندرت) به سرعت ساخته می‌شود. همان گونه که سلبریتی‌ها به سرعت تولید فرهنگ می‌کنند، فرهنگ جامعه می‌تواند بستر ساز ظهور سلبریتی گردد پس در واقع با مطالعه پدیده سلبریتی می‌توان به نوع، جنس و شخصیت فرهنگ جوامع نیز پی برد. از همین روست که اهالی طبقات و حتی مناطق مختلف جوامع، سلبریتی‌های متفاوتی را حمایت یا طرد می‌کنند. طبعاً آن سلبریتی که طیف وسیع‌تری از مخاطبان را همراه خود داشته باشد، سلبریتی فرهنگ‌سازتری است؛ طیفی که می‌تواند میلیون‌ها نفر را شامل گردد یا در حد ساکنان یک منطقه یا محله باشد.

در روزگار ما رسانه‌ها مهم‌ترین عناصر و ابزار سلبریتی‌سازی هستند. گستردگی و همه‌گیری انواع گوناگون رسانه، خصوصاً رسانه‌های

مجازی نقش اصلی را در چهره‌سازی سلبریتی‌ها ایفا می‌کند. رسانه‌ها خصوصاً رسانه‌های گرم چون تلویزیون و سینما، موسیقی (موسیقی عامه‌پسند) و خیل عظیم پیام‌رسان‌های اجتماعی مدرن و حتی رسانه‌های سردی چون موسیقی (موسیقی علمی و کلاسیک) و شعر (خصوصاً شعر نو) می‌توانند از شخصیت‌هایی معمولی، غول‌های سلبریتی بسازند و یا برعکس غول‌های سلبریتی را از شهرت و محبوبیت محروم سازند.



تاریخ روایی شاعران و این بار تاریخ روایی شاعری چون «محمدحسین بهجت تبریزی» متخلص به «شهریار» یک رسانه است؛ رسانه‌ای که می‌تواند به عنوان گامی بلند در جهت برجستگی بیشتر شخصیت جذاب این شاعر بزرگ دوران معاصرمان نزد مخاطبان و خوانندگان ادبیات این روزگار محسوب گردد.

ایران به عنوان کشوری که تمدن و فرهنگش بر بستر سروده‌های شاعران بزرگی چون فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ شکل گرفته و تا روزگار ما جریان یافته، زمینه‌ای کاملاً مناسب برای طرح و بسط شخصیت شاعران است. البته انتظار نداریم که با تیراژ چند صد نسخه‌ای یا حتی چند هزاری این کتاب، شهریار به محبوبیت محمدرضا گلزار برسد اما به هر صورت آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید.

این کتاب در صفحات نخست حالت گزارش‌گونه و ویکی‌پدیایی دارد اما به سرعت این بیان خشک و ابلاغی، جای خود را به بیانی دراماتیزه و عینی می‌دهد. درام و روایت می‌تواند مخاطب را به همراه خود پیش ببرد و در طول اثر چنان با زیر و بم‌های شخصیت شهریار آشنا سازد

که هیچ گزارشی با بیان سرد و خشکش نمی‌تواند به گرد پای آن برسد. کوتاهی و ضرب آهنگ نسبتاً تند روایت‌ها نیز به تأثیر بیشتر متن کمک می‌نماید. مخاطب انگار با خاطرات و داستان‌های شیرین کوتاه و پیاپی بمباران می‌شود و لاجرم رسانه پیش روی خود را بسیار گرم‌تر از زندگی نامه‌های معمولی بیابد.

لحن صمیمی و گفتارگونه اکثریت قریب به اتفاق خاطرات و روایات نیز به گرمی بیشتر این رسانه منجر می‌شود و با سیطره بر ذهن و حوصله خواننده، دیگر به راحتی او را رها نمی‌کند. سطرهای زیر را با لحن و لهجه هوشنگ ابتهاج بخوانید تا لذت و تأثیرش چند برابر شود:

«یک بار هم (نیما) می‌گفت: جایی با شهریار رفته بودیم، نشسته بودیم که یک دفعه شهریار با آرنجش زد به پهلویم و گفت: پاشو پاشو. گفتم: چرا، چه شده؟ گفت: آقا!... آقا! پشت به آقا نشسته‌ای! منظور شهریار حضرت علی (ع) بوده! نمی‌دانید نیما این‌ها را چه بامزه تعریف می‌کرد.»

در واقع با مطالعه‌ی این روایات نه تنها به ابعاد شخصیت شهریار پی می‌بریم بلکه فارغ از محتوا، فی نفسه از خواندن خود متن هم لذت می‌بریم. متنی که اغلب اوقات (نه همیشه) با طنزی غالباً حرمت دار و محترمانه همراه است. طنزی که بر کشش دراماتیک متن می‌افزاید. باز از زبان «سایه» بشنویم:

«سال ۳۷ به تبریز رفتم. شهریار به من گفت: سایه جان! این تلویزیونی که می‌گویند تهران آمده، یک آدم درسته را هم نشان می‌دهد؟ گفتم: شهریار جان! تو یک عکس ۶ در ۴ می‌گیری، خب یک آدم درسته ایستاده آن‌جا دیگر. گفت: ها بله بله. ولی فکر نمی‌کردم متوجه شده باشدا!»

نکته‌ی قابل تأمل این‌چنین فرازهایی این است که مؤلف قصد

اسطوره‌سازی ندارد و شهریار را چنان که هست معرفی می‌نماید و اتفاقاً همین امر علاقه مخاطب را به او بیشتر می‌کند. پارادوکس قضیه همین جاست؛ جایی که معمولی بودن شخصیتی مثل شهریار همان کاری را می‌کند که غیر معمولی بودن سلبریتی‌ها. اگر توجه به سلبریتی‌ها به خاطر جایگاه اجتماعی بالای آنهاست (به درست یا غلط) توجه به چهره‌های مفاخری چون شهریار، اتفاقاً به خاطر بی‌اعتنایی آنها به جایگاه بالای اجتماعی‌ست؛ نوعی فروتنی ذاتی که ناخودآگاه تولید محبوبیت می‌کند، محبوبیتی که گاه با وقوف به اتفاقاتی خاص و ناشنیده از زندگی شخصی چون شهریار دوچندان می‌شود.

این که بدانیم او به خاطر مقابله با فقر کتاب شعرش را چاپ و منتشر ساخته یا گاه جرئت و تهوری از خود به خرج می‌داده که مخاطب تا پیش از خواندن این کتاب از آن بی‌اطلاع بوده است. مثلاً در مراسم جشنی در دانشگاه تبریز، مردی موّجه و محترم به نزد شهریار می‌آید و ضمن سلام و احترامی شایسته، تقاضا می‌کند با استاد عکسی بیندازد و در ضمن صحبت از نام‌لایمات بسیار شدید زندگی‌اش تعریف می‌کند. شهریار از شغل وی سوال می‌کند و او پاسخ می‌دهد: معاون هستم. استاد گفت: مگر دانشگاه دو معاون دارد؟ او پاسخ می‌دهد: نه نه! من معاون دانشگاه نیستم. معاون سازمان امنیت هستم. شهریار بدون ملاحظه پاسخ می‌دهد: پس بگو چرا این همه مصیبت به سراغت می‌آید...! برو کارت را عوض کن!

ترسیم چهره واقعی، بدون رُتوش و آرایش و باورپذیر شهریار، مخاطب را جذب می‌نماید؛ مخاطبی که بیش از تعاریف مبالغه‌آمیز و باورناپذیر به دنبال کشف واقعیت‌های ناگفته و ناشنیده زندگی عینی آدم‌هاست، آن هم آدمی مانند شاعری بزرگ چون شهریار که روایات زندگی‌اش غالباً

مربوط به شعر است و می‌تواند در تحلیل و تفسیر اشعار او نیز به کار آید.



کدام زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی موجب پیدایش پدیده شهریار شده است و از سوی دیگر شناسایی شخصیت خاص فردی و اجتماعی او می‌تواند زمینه‌ساز چه نوع فرهنگی بشود؟ اگر این کتاب حتی بتواند مخاطب را به طور جدی با همین دو سؤال روبرو سازد، «حسن مفاخری» به عنوان مؤلف این کتاب با ارزش و خواندنی، به هدف خود رسیده است و به عنوان چهره‌ای فرهنگی به وظیفه‌ی روشنفکرانه‌ی خویش عمل کرده است.

حمیدرضا شکارسری

تابستان ۱۴۰۲

پیشگفتار استاد حسین آهی (بر دفتر اول)

با نام آن که مهربان‌ترین است

هرگاه که از سوی دوستان و هم‌میهنانم بر من فرمانی داده می‌شود، ناخودآگاه این بیت مشهور فرزدق را فریاد می‌آورم و از طفره رفتن و تحاشی کرانه می‌گیرم و و صمیمانه به جان می‌پذیرم:

مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهَدٍ لَوْلَا التَّشَهُدُ كَانَتْ لَاءُ نَعَمْ^۱

نویسنده آگاه و فاضل مفضل، جناب آقای حسن مفاخری، رساله‌ای را در تدوین خاطره‌ها و داستان‌های واقعی سخنوران و شاعران سده اخیر، پس از تحمّل رنج‌ها و مشقّت‌ها فراهم آوردند و بر من فرض کردند که پیشگفتاری را بر این رساله به رشته نگارش کشم.

در آغاز به مصداق همان بیت، با بی‌میلی پذیرفتم، اما آن هنگام که تورّقی کردم تا مایه و اندازه ادبی رساله حاضر را بسنجم، آفرین‌ها گفتم و احسنت‌ها آغاز کردم، زیرا به اندازه‌ای در تدوین این داستان‌های شیرین دقت کرده بودند و در انتخاب آن‌ها، دقیقه‌یابی به خرج داده بودند که نمی‌توانستم به شوق نیایم.

نوشتن و فراهم آوردن حکایت‌های شیرین و عبرت‌آمیز از دیرباز در ادب فارسی مرسوم بوده، تا آن‌جا که دست‌کم می‌توان سابقه‌ای هزار و چند صد ساله برای آن لحاظ کرد. مخایل و علائم این حکایت‌ها را حتی در حواشی تفسیر طبری نیز می‌توان جستجو کرد.

قصّه و حکایت و داستان در روزگاران دیر و دور از آن‌جا که همانند نمایش تئاتر و سینما اندکی انسان را از غوغا و شغَبِ ایّام رها می‌ساخته،

۱- هرگز نگفت (نه)، مگر در تشهدش. اگر تشهد نبود (نه) ای او (آری) بود. اشاره به «تَشَهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

تنها مَقَرَّ آدمی از تلخی‌ها و ناخوشی‌های روزگار به شمار می‌آمده. قصه‌ها و حکایت‌ها، شیرین‌ترین دارو در برابر تلخی‌ها و مؤثرترین مرهم برای خستگی‌های زندگی به کار می‌رفته، تا آن‌جا که در کتاب کریم نیز سوره‌ای مفَصَّل با نام قِصَص، ثبت شده است.

در منابع عرفانی همانند: رسالهٔ قشیری تألیف امام قشیری، طبقات الصّوفیه، بُستان العارفین، مرصاد العباد، اللّمع، احیاء العلوم، کیمیای سعادت، تذکرة الاولیا، تمهیدات عین القضاة، اسرار التّوحید، شرح التّعرف، کشف الحقایق، کشف المحجوب هُجویری، مصباح الهدایه، نفحات الانس، مقالات شمس، صدها داستان و حکایات تأثیرگذار عرفانی را می‌توان فهرست کرد.

همچنین در تفسیرهای فارسی قرآن از جمله: تفسیر طبری، تفسیر ابوالفتح، تفسیر منهج، تفسیر کشف الاسرار و ده‌ها تفسیر دیگر که عمری هزار ساله دارند، از حکایات و قصص مشحون‌اند.

مهم‌تر آن که کتاب‌های منظوم عرفانی اساساً از حکایت‌های رنگین و گوناگون بُنیان یافته‌اند که از آن جمله‌اند: حدیقهٔ سنایی، منطق الطیر، اسرارنامه، الهی نامه، مصیبت نامه، مثنوی جلال الدّین بلخی، مخزن الاسرار و امثال آن‌ها...

کلیله و دمنه، مرزبان نامه، انوار سهیلی، سندبادنامه، مُجمل التّواریخ و القِصص، قابوس نامه، چهار مقاله، تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، سیاست نامه، گلستان، و همانند آن‌ها که از منابع درجه اول زبان فارسی شمرده می‌شوند، هر یک از صدها حکایت بلند و کوتاه فراهم آمده‌اند.

از همه مهم‌تر، در زبان فارسی، مراجع و منابعی می‌توان یافت که اساس آن‌ها بر حکایت استوار است. مانند: جوامع الحکایات عوفی، فرج بعد از شدت، جامع التّمثیل، گلستان، مجمع الحکایات، لطایف الطوایف،

مجالس قاضی نورالله، مجمع الامثال و...

مهم‌ترین منابعی که با رساله نویسنده دقیقه‌یاب، جناب آقای حسن مفاخری تناسبی چشمگیر دارد، کتاب‌هایی را می‌توان نام برد که در احوال شاعران و حکایات مربوط به آنان به رشته نگارش کشیده است، مانند تذکره‌های زبان فارسی که فهرست‌شان بسیار فراوان است.

تذکره را در مجلد نخست فرهنگ معین، صفحه (۱۰۵۷) این‌گونه می‌خوانیم:

تذکره tazkera [=ع. تذکره] ۱- (اسم مصدر) یادآوری ۲- آنچه موجب یادآوری شود. وسیله تذکر، یادگار ۳- یادداشت ۴- مجموعه کتابی که در آن ترجمه احوال شاعران و نویسندگان را گرد آورند ۵- گذرنامه یا پاسپورت.

در زبان فارسی ده‌ها تذکره گران سنگ فهرست شده است که بیشتر آن‌ها با بهترین وجهی به تصحیح رسیده‌اند، که از آن جمله‌اند:

بخش اول: لَبَابُ الْأَلْبَابِ مُحَمَّد عوفی، تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، تذکره نصرآبادی، تحفه سامی، تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین در هفت مجلد، تذکره ریاض الشعراء در پنج مجلد، تذکره هفت اقلیم، تذکره آشکده آذر، تذکره مجمع الفصحاء در شش مجلد، تذکره شاعران تهران...

بخش دوم: البته تذکره‌های پُرشماری نیز در کتابفروشی‌ها دیده می‌شوند که شاید برای ارباب تحقیق منافی نیز داشته باشند، نظیر: هزار غزل از هزار شاعر، از رودکی تا شهریار، از بهار تا شهریار، دیدار با پارسی سُرّایان و...

در معرفی بخش نخست باید گفت که در ترجمه احوال شاعران، هیچ حکایتی که در زبان‌ها جاری بوده، از قلم نیفتاده. گاه نیز قصه‌های بی‌سر و تهی به رشته نگارش کشیده و به شاعران و سخنوران نسبت داده‌اند که بی‌تردید از اعتبار مؤلف و اثرش سخت می‌کاهد.

و اما درباره کتاب حاضر باید گفت که این مؤلف نکته‌یاب، حکایاتی را درباره مشاهیر شاعران این قرن فراهم آورده که یا شاعر، خود در آن حواشی دیوان خود قلمی کرده و یا دوستان و مصاحبانش که در آن واقعه نقش داشته‌اند، به قول قدما از سواد به بیاض آورده‌اند، گاه نیز این داستان‌ها و حکایات با خامه فرزندان و بستگان آنان به رشته تحریر درآمده است.

مجلد نخست این رساله گران سنگ، در ترجمه احوال و نمونه آثار و حکایات شیرین پنج تن از شاعران و سخنوران و مشاهیر سده اخیر است که از آن جمله‌اند:

ایرج میرزا، عارف قزوینی، محمدتقی بهار، میرزاده عشقی، فرخی یزدی با این آرزو که در مجلدات بعدی این رساله‌ها، مؤلف باریک‌بین و نکته‌دان این اثر، جناب مستطاب، آقای حسن مفاخری در تدوین و تصحیح تذکره‌های معاصر نیز همت کنند و در ترجمه احوال تمامی سخنوران و شاعران یکصد ساله اخیر را به همراه حکایت‌هایی که درباره آنان در افواه ساری و جاری است، بکشند و گوی از میدان دیگر مؤلفان بربایند.

ایدون باد و ایدون‌تر باد

پنجم آذرماه ۱۳۹۷ خورشیدی

تهران، حسین آهی

به نام خداوند جان و خرد

خالق جهان هستی در زیر سپهر نیلگون، گنج‌هایی به امانت سپرده است که کلید گشودن آن را به زبان شاعران سپرده است. این شعر از امام محمد غزالی است و اشاره به همین گفته است:

سخن از گنبد کبود آمد	سخن از آسمان فرود آمد
گر بُدی گوهری ورای سخن	آن فرود آمدی به جای سخن
سخن از هر چه در جهان بیش است	آدمی زان ز همگنان پیش است



ابتدا خداوند بزرگ را سپاس می‌گویم که دفتر اول کتاب «تاریخ روایی شاعران» (پنج مرد مردستان شعر)، و همچنین جلد اول از دفتر دوم که درباره زندگی فروغ فرخزاد بود، با وجود مشکلات فراوان و سختی‌های بسیار به چاپ رسید و اینک به جلد دوم از دفتر دوم این مجموعه که درباره شهریار است، رسیدیم.

ما در این دفتر به پنج شاعر دیگر یعنی نیما یوشیج، شهریار، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری و فروغ فرخزاد پرداخته‌ایم. علت این که ما در این دفتر به این شاعران پرداخته‌ایم این است که شعر نیما سرآغاز فصل تازه‌ای در شعر فارسی است و آغازگر راهی است که بسیاری را در این راه به دنبال خود کشاند، و شهریار نیز پلی است میان شعر کلاسیک و شعر نو، و مهدی اخوان ثالث نیز بدون اغراق بزرگ‌ترین سراینده شعر نو فارسی و بزرگ‌ترین شاگرد مکتب نیما است و در عین حال در شعر کلاسیک نیز دستی بسیار پُر توان و قوی دارد. سهراب و فروغ نیز از

نمایندگان بزرگ شعر نو هستند.

شاعرانی که در این مجموعه به آنها پرداخته‌ایم کسانی هستند که سراپا و تمام وجود خود را به شعر سپرده‌اند؛ شاعرانی که حواسشان از زندگی روزمره پرت بوده است. این شاعران به خوبی دریافته بوده‌اند که «الهی شعر» غیور است و تنها کسانی را به مقام فرزندی قبول می‌کند که سراپا و تمام وجود خود را به او بسپارند و تمام گوش هوششان به پیغام سروش او باشد. شاعرانی که فارغ از هر کار به کار شعر پرداخته‌اند و شکننده قانون و نظم جاری زندگی بوده‌اند، به همین علت مردان محترم و منظم و قالب‌گیری شده در نظم جاری زندگی به آن‌ها به دیده تردید می‌نگرند.

بعد از چاپ دفتر اول این مجموعه، بسیاری به تمجید از آن پرداختند و با وجود بسیاری از کاستی‌ها و عیوب، فواید آن را نیز دیدند و ما را تشویق به ادامه راه کردند. بسیاری از طاعنان و ملامتگران نیز که جز کاستی‌ها و کمبودها، چشم به چیز دیگر ندارند، زبان به طعن گشودند که این کار، جز جمع آوری مطالب و در کنار هم قرار دادن حکایات شاعران که در کتب دیگر نیز هست، چیز دیگری نیست و خوانندگان می‌توانند به آن کتب و منابع رجوع کنند و آن‌ها را بخوانند، دیگر چه نیاز به تألیف این کتاب است؟

با شنیدن این حرف‌ها به یاد سفر چند سال پیش خود به اصفهان و دیدن «باغ پرندگان» آن شهر افتادم که در آن پرندگان بسیاری را از نقاط مختلف جهان گردآورده بودند. بسیاری از این پرندگان بومی اطراف و اکناف جهان بودند که در یک جا جمع‌آوری شده بودند؛ به عنوان مثال از آمریکای شمالی، جنگل‌های آمازون، جنوب شرق آسیا، هندوستان، مناطق کویری و دیگر اقالیم... با خود گفتم که اگر این افراد ملامتگر، این باغ را ببینند، حتماً به سازندگان آن خواهند گفت چه کار بیهوده‌ای! هر کس بخواهد مثلاً «جغد کوتوله آمریکای شمالی» را ببیند می‌تواند

به آمریکای شمالی برود و آن را در آن جا ببیند، یا می تواند برای دیدن طاووس به هندوستان و برای دیدن دارکوب به فلان جا برود. اما به راستی آیا برای همه این امکان و فرصت وجود دارد که برای دیدن انواع پرندگان به تمام نقاط دنیا سفر کنند؟

طبیعی است که بررسی جریان های ادبی - اجتماعی معاصر ایران بدون ثبت جزئیات حوادث و اتفاقاتی که بر این بزرگان رفته است امکان پذیر نیست.

در این جا شایسته می دانم که قلم را به «دکتر بهروز جلالی» بسپارم که در مقدمه کتاب خود "جاودانه زیستن، در اوج ماندن" در این باره چه خوش گفته اند: «باید به سؤال جواب داده شود که: تا اکنون و از اکنون تا آینده، زندگی کدامین شاعر و نویسنده این دیار از پرده ابهام و تیرگی برون افتاده است - و یا حتی پا را فراتر بگذاریم: تاریخ تولد و ازدواج کدامین شاعر و نویسنده این دیار بر شما روشن و آشکار شده است؟ - که ما بر آن شدید تا زندگی این بزرگان را برای خیل خواننده «روشن» کنیم؟

همان طور که می دانیم زندگی بسیاری از شاعران و هنرمندان این دیار به اندازه ای در رمز و ابهام مانده است که تاریخ تولد و وفات آنها هم معلوم نیست، چه رسد به اعمال و رفتار آنها در زندگی خصوصی شان!

این رازداری و در سایه زندگی کردن و در روشنی هنرمند بودن، از آغاز همزاد اندیشه هنرمند این دیار بوده است و تا زمان های دیگر نیز - که چشم من و شما را بر آن گذری نیست - خواهد بود! این رازداری و محافظه کاری جبلی هنرمند ایرانی - و شاید هنرمند شرقی - سبب های اجتماعی بی شماری دارد که اگر روزگاری جامعه شناسی هنر این دیار نوشته شود، پاسخی از بهر آن خواهد یافت.

این را - همچون اصلی مسلم - پیشاپیش دانسته اند و دانسته ایم که تا کوچک ترین زوایای زندگی یک هنرمند شناخته نگردد، فهم آثارش -

آن سان که شایسته و سزاوار است - در عرصه «امکان» نخواهد گنجید؛ این را در دیاری دیگر گفته‌اند و به آن هم چه خوب عمل کرده‌اند، بدان اندازه که هنرمند آن دیار هنگامی که خاطرات خود را برای آیندگان رقم می‌زند دیگر پروایی از ساکنان زمانه خود ندارد، و ساکنان زمانه آن هنرمند نیز البته به بی‌تحملی و ناشکیبایی ذهنیت ما مبتلا نیستند که از بهر هر گفته و نوشته او توبیخ نامه‌ای جاودانی برایش صادر کنند و هنوز مرکب خاطراتش نخشکیده، تاج خار و طناب دار بر سر و گردنش بیفکنند.

باری، این تجربه تلخ هنرمند این دیار - که باید رفتار و زندگی داخلی خود را از چشم خلاق برکنار بدارد - ریشه در اعماق تاریخ دارد، ریشه در شمع آجین کردن عین القضاة و سهروردی و به دار آویختن حلاج دارد، ریشه در کتاب سوزانی‌های بسیار دارد و آتش به سوختن سرود و شعر فروزان داشتن‌ها!

و به قول خانم فرزانه میلانی (مؤلف کتاب «فروغ فرخزاد، زندگی نامه ادبی همراه با نامه‌های چاپ نشده»): «خواننده مشتاق فرخزاد به اطلاعات تازه‌ای که بوی کهنگی ندهد، دسترسی ندارد. ولی این بی‌اطلاعی فقط شامل حال فرخزاد نیست. مگر درباره جزئیات زندگی دیگر بزرگان ادب فارسی چه می‌دانیم؟ از زندگی فردوسی و حافظ و سعدی و نظامی گنجوی و ناصر خسرو و عطار چه می‌دانیم؟ برای بسیاری از آن‌ها آرامگاه ساخته‌ایم، ولی خانه کدام یک را به میراث فرهنگی تبدیل کرده‌ایم؟ از زندگی رابعه، نخستین زن شاعر ایرانی چه اطلاعاتی در دست داریم...؟ درباره هنرمندان معاصر چه می‌دانیم؟ کدام زندگی نامه جامع و کاملی حوادث و زوایای زندگی و خصوصیات شخصیت نیما یوشیج، احمد شاملو، اخوان ثالث و ابراهیم گلستان را وارسیده است؟

طبعاً عوامل متعدّد و گوناگون به تضعیف روایت شخصی در ایران کمک کرده است. به عبارت دیگر، تصادفی نیست که تعداد زندگی نامه‌ها به

طور اعم و زندگی نامه‌های زنان به طور اخص چنین محدود است. البته، در سطح فردی، این می‌تواند نوعی سلیقه و انتخاب شخصی باشد که قابل احترام است. اما هنگامی که در ادب ملی ما برای مدّت‌ها به این گونه ادبی، که بازار کتاب را در ممالک متعددی تسخیر کرده، عنایت چندانی نمی‌شود، موضوع را باید از چشم انداز وسیع‌تر و در چهارچوبی فرهنگی بررسی کرد.»

و باز ایشان در جای دیگری از کتابشان آورده‌اند: «یکی از ویژگی‌های تجدد در عرصه اجتماعی - سیاسی، درنوردیدن مرزهای سنتی و زیر پا گذاشتن سکوت‌های آبا و اجدادی است. بازتاب این ویژگی در صحنه ادبیات، پذیرفتن این اصل است که زندگی شخصی - خصوصی می‌تواند شیرین باشد، ولی ادبیات معاصر فارسی آن را کم و بیش تا چندی پیش نادیده گرفته بود. زندگی نامه نویسی در سال‌های اخیر در ایران رونقی نسبی یافته ولی، به رغم علاقه طیف قابل توجهی از خوانندگان درون و برون مرزی به روایت شخصی، هنوز به جریان ادبی (یا سینمایی) تبدیل نشده است. و این مایه تعجب نیست... وقتی به نسل اندر نسل هشدار داده شده که «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» و جرم حلاج این بود که «اسرار هویدا می‌کرد» طبیعی است که رستگاری در نهان نگاه داشتن اسرار پنداشته شود.»

حکایات و وقایع خاص، به خصوص در مورد شاعران از اهمیت به سزایی برخوردار است و جای این حکایات و وقایع در کتب تاریخ ادبیات و حتی در کتب درسی ادبیات فارسی بسیار خالی است و از آنجایی که «خالق اثر از خود اثر مهم‌تر است» چه خوب است که ما، خالقان آثار درجه اول و ماندگار زبانمان را بهتر بشناسیم و با زوایا و حکایات و افسانه‌های پیرامون زندگی آنان بیشتر آشنا شویم و آن را به نسل‌های بعد از خود به نیکی منتقل سازیم.

هرچند تذکره نویسی از قدیم در ادب ایران مرسوم بوده است و تذکره‌های فراوانی از گذشته به دست ما رسیده است، اما به جز مواردی معدود زندگی شخصی و خصوصی هنرمندان و شاعران مغفول مانده است. تقریباً می‌توان گفت که زندگی تمام این بزرگان در پرده ابهام است به جز برخی مانند زندگی مولانا جلال الدین بلخی که به لطف مریدانش امروزه بیشترین اطلاعات را درباره آن داریم؛ هرچند که آن هم با بسیاری از افسانه‌ها آمیخته شده است.

تاریخ روایی شاعران روایت کننده دردها و رنج‌ها و روحیات و چگونگی زیست شاعران است که حق بزرگی بر گردن فرهنگ و زبان فارسی دارند. تاریخ روایی شاعران، به صورتی که در این کتاب دیده می‌شود کاری است نو که تاکنون نظیر آن انجام نشده است. هنرمندان و به ویژه شاعران زندگی متفاوتی نسبت به مردم عادی دارند. این حقیر در این کتاب، با خوشه‌چینی از کتاب‌ها و منابع دیگر، روایت کننده این حالات و روحیات بوده‌ام.



بعضی نیز مرا متهم به این کردند که تو با این کار و با استفاده از نام این بزرگان و «کش رفتن» این مطالب از کتاب‌های دیگر، خواسته‌ای که خود به شهرت برسی! به این دوستان در این جا می‌گویم که اگر فکر می‌کنید که شناسایی و تهیه و جمع‌آوری و تدوین و گاه تلخیص این مطالب کار ساده‌ای است و می‌توان با آن به شهرت رسید، چرا خودتان این کار را نکرده‌اید تا به قول خودتان به شهرت برسید؟

باید بگویم که باعث این کار، جز شوق خدمت به زبان و ادبیات و فرهنگ این سرزمین عزیز - که عمرم را صرف آن کرده‌ام - نبوده است. اگر این شوق نبود نمی‌شد با وجود این همه مشغله‌های این روزگار

وانفسا، یک تنه و تنها برای کسب شهرت و این کار را انجام داد.

بعضی نیز، بجای و شایسته، خرده گرفته‌اند که هیچ نوآوری و خلاقیتی در این کار نیست. در جواب آنان نیز می‌گویم که آری، شاید خلاقیتی در این کار نباشد، اما این اثر می‌تواند پایه‌گذار خلاقیت برای کسانی باشد که اهل تحقیق در زمینه‌های مختلفی چون روانشناسی و جامعه‌شناسی و همچنین نوشتن رمان و فیلمنامه و داستان و غیره هستند که ما در آن، راه را برای آنان کوتاه کرده‌ایم.



باری، نقل خاطرات از زندگی و اندیشه هنرمندان و شاعران، از کارهایی است که هرچند به ظاهر نشانه‌ای از خلاقیت در آن به چشم نمی‌آید، اما می‌تواند بهره‌مندی از خلاقیت هنرمندان و شاعران بزرگ را آسان‌تر نماید. این کتاب اصولاً تاریخ خلاقیت شاعران است که با توجه به وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دروه زندگی آنان نوشته و تدوین شده است.

شاعرانی که ما در این کتاب به آن‌ها پرداخته‌ایم؛ فراتر از چارچوب شخص و خانواده و حتی جامعه قرار دارند و متعلق به همه هستند، و پرداختن به جزئیات و ناگفته‌های زندگی آن‌ها، تا جایی که به حرمت دیگران لطمه نزنند، خالی از اشکال است.

همچنین باید بدانیم که خواندن مسائل و وقایع زندگی و حتی نامه‌های خصوصی هر صاحب هنری که در بین ما نیست، یاری‌های بی‌دریغ و غیر قابل انکاری به ما، در یافتن چگونگی خلق آثار هنرمند خواهد داشت. برای مثال تفسیر بسیاری از ابیات و اشعار حافظ بستگی به دانستن زندگی خصوصی و اجتماعی او دارد، ولی چون چگونگی زیست و زندگی خصوصی او بر ما پوشیده است، هر کس در حد فهم خود به تفسیر اشعار او می‌پردازد و چه بسا که در این راه به بیراهه

می‌روند.

چنانکه دکتر شفيعی کدکنی که شاهد احوالات و زندگی مهدی اخوان ثالث بوده است از مشاهده زندگی شاعری چون اخوان به فهم شعر حافظ رسیده است: «من اگر متجاوز از یک ربع قرن، زندگی او (اخوان) را از نزدیک ندیده بودم و در احوالات مختلف با او نزیسته بودم، امروز فهم درستی از شعر حافظ نمی‌توانستم داشته باشم. اخوان مشکل شعر حافظ را، برای من حل کرد بی‌آنکه سخنی در باب حافظ یا توضیح شعرهای او [را] گفته باشد. من از مشاهده احوال و زندگی اخوان، متوجه این نکته شدم که چرا حافظ «خرقه زهد» و «جام می» (دو چیز متناقض) را «از جهت رضای او» با هم می‌داشته است.»^۱

با خواندن این حکایت‌ها و ماجراها، بر ما معلوم می‌شود که مثلاً نیما یوشیج در چه حال و هوایی زندگی می‌کرده و طرز فکرش و نحوه برخوردش با مسائل زمانه‌اش چگونه بوده است و در نتیجه فلان شعرش - البته نه در همه موارد - اشاره به چه مسئله‌ای دارد یا چرا بعضی شعرهایش رمزگونه است.

وقتی به مطالعه زندگی خصوصی و وقایع حیات این هنرمندان و شاعران می‌پردازیم، گاه می‌بینیم که ذهن و زندگی این افراد همیشه درگیر تناقضی است که آنان را آزار می‌دهد. و جالب این جاست که وجود همین تناقض باعث ادامه زندگی هنری آنان می‌شود و زمانی که این تناقض از بین برود هنر آنان نیز رو به افول می‌گذارد. عشق و نفرت یا حب و بغض توأمان، انگیزه و محرکی برای خلق آثار هنری و خلاقیت شعری در آنان می‌شود. - و شاید بیشتر از همه این تناقض را در زندگی فروغ فرخزاد می‌بینیم - هنگامی که ما جزئیات زندگی این بزرگان را می‌خوانیم و این گونه تناقض‌ها را در زندگی آنان می‌بینیم، به فهم درست‌تر و بهتری

۱- شفيعی کدکنی و هزاران سال انسان. صفحه ۱۱۰.

از شعر آنان می‌رسیم. از طرفی توجه ما به این نیز بوده است که با این شاعران به عنوان شخصی با تمام وجوه انسانی‌اش طرف باشیم، نه در مقام اسطوره که گام اول در بررسی چنین شخصیت‌هایی، کنار زدن هاله اسطوره‌ای آن‌هاست.

امید است خوانندگان این کتاب بتوانند بهره کافی از این مطالب بگیرند و بنده کمترین توانسته باشم قدمی کوچک در اعتلای فرهنگ سرزمینم برداشته باشم.

در پایان از جناب استاد حمیدرضا شکارسری که منت بر من نهادند و تقریظ و مقدمه‌ای بر این جلد از کتاب نوشتند تشکر می‌کنم و همچنین از آقای بیگی مدیر انتشارات فصل پنجم که زحمت چاپ و نشر این کتاب را بر عهده گرفتند و در این راه، همیشه به بنده کمترین لطف‌ها داشتند، کمال سپاسگزاری را دارم.

حسن مفاخری ۱۴۰۲/۴/۱۲

ما فاتحان شهرهای رفته بر بادیم

با صدایی ناتوان‌تر زآنکه بیرون آید از سینه

راویان قصه‌های رفته از یادیم

(مهدی اخوان ثالث)

